

پدیده اربعین، با وسعت، عمق و پیچیدگی بی‌پدیل خود، فراتر از یک مناسک مذهبی یا رویداد اجتماعی صرف، به مثابه یک «متن زنده» و یک «امر وجودی» رخ می‌نماید

که ظرفیت‌های بی‌شماری برای نظریه‌پردازی در علوم انسانی، بویژه در حوزه‌های هستی‌شناسی و زیبایی‌شناسی داراست. در مواجهه با این پدیده سترگ، علوم انسانی، بویژه در بستر بومی، تاکنون نتوانسته حق مطلب را ادا کند و به تعبیری، مفروض اربعین مانده است. این بدهی نه فقط به دلیل کم‌کاری در مطالعه، بلکه به دلیل غرق شدن در گفتارهای رایج و تقلیل گرایانه (اعم از عاطفه‌محور صرف، ایدئولوژیک تقلیل‌گرا یا سیاسیست‌زده سطحی‌نگر) است که مانع از خوانشی عمیق و چندلایه از این «متن» شده است. اربعین، به تعبیر رهبر فرزانه انقلاب، «یک پدیده فوق‌العاده» است که باید از «نگاه سطحی» به آن پرهیز کرد و به «عمق» آن رسید؛ عمقی که در آن مفاهیم بنیادین انسانی نظیر ایثار، همبستگی، هویت، بدن، زمان و مکان به شکلی بی‌سابقه بازتعریف می‌شود. اینجاست که نیاز به یک درآمد هستی‌شناختی و زیبایی‌شناختی به اربعین، برای گوشود افق‌های نوین در علوم انسانی آشکار می‌شود. هستی‌شناسی اربعین، به‌معنای واکاوی ماهیت وجودی

این پدیده ونحوه «بودن» انسان در این بستر بی‌پدیل است. راهپیمایی اربعین، تجلی بی‌نظیری از «بودن جمعی» را به نمایش می‌گذارد که در آن فردیت در جمع حل می‌شود اما نه به‌معنای از دست دادن هویت، بلکه به معنای یافتن هویتی متعالی‌تر در پیوند عمیق با دیگری و هدف مشترک. این پدیده، به عنوان یک ضرورت قدرتمند در برابر مدرنیته فردگرا که بر خودبستگی و استقلال افراطی تأکید دارد، عمل می‌کند. هستی‌شناسی اربعین، پرسش‌هایی بنیادین را درباره ماهیت وجود انسانی در بستر جمعی، معنای ایثار و فداکاری و رابطه فرد با تاریخ و اسطوره مطرح می‌کند. این همبستگی و روح برادری، ریشه در آموزه‌های قرآنی نظیر آیه شریفه «ثُمَّ الْوُفُؤْنَ أَخُوَ» (حجرات: ۱۰) دارد و در طول تاریخ اسلام و ادبیات عرفانی، از آن به عنوان اوج کمال انسانی و غایت سلوک یاد شده است. این حرکت میلیون‌ن، تبلور عملی «جهاد کبیر» و «قدرت نرم» است که رهبر انقلاب بارها بر اهمیت آن تأکید کرده‌اند؛ قدرتی که نه از زور، بلکه از ایمان و همبستگی‌برمی‌خیزد

معرفت‌شناسی اربعین نیز مکمل این‌ خوانش هستی‌شناختی است. اربعین چگونه شناخت جدیدی از بدن، مکان و زمان می‌سازد؟ بدن در راهپیمایی اربعین، از ابزاری صرف برای حرکت، به‌محمل تجربه‌ای معرفت‌بخش تبدیل می‌شود؛ تجربه‌ای از رنج مشترک که تاب‌آوری و تعالی در آن ادبیت عرفانی، نظیر اشعار مولانا، از آن به «سفر جان» و «سلوک راه عشق» یاد شده است: «پای ما لنگ است و منزل بس دراز؛ دست ما کوتاه و خرما بر نخیل». این سفر جسمانی، به سفری روحانی بدل می‌شود که معرفتی عمیق و شهودی را به ارماغ می‌آورد. مکان، از فضایی بی‌طرف، به فضایی مقدس و روان‌شارز از معنا دگرگون می‌شود و زمان، از خطی یک‌سویه، به دایره‌ای از تکرار و بافرآینتی حماسه‌آلود بدل می‌شود.

اربعین را همچنین می‌توان به مثابه یک «هنر اجرایی جمعی» در مقیاسی بی‌سابقه تحلیل کرد که در آن میلیون‌ها «هنرمند-مخاطب» به‌طور هم‌زمان در خلق و تجربه یک اثر هنری عظیم مشارکت می‌کنند. در این

اربعین به مثابه متن هستی

«اجرا»، مرز میان هنرمند، اثر هنری و مخاطب محو می‌شود. صحنه، جاده‌های منتهی به کربلاست؛ بازیگران، زائران و میزبانانند و سناریو، حماسه‌آشورا و فرهنگ ایثار و میهمان‌نوازی است که در طول قرون متمادی بازتولید شده است. این هنر اجرایی، با پویایی و سیالیت بی‌نظیر، مشارکت‌محوری و تکرارپذیری سالانه، جلوه‌ای از زیبایی را به نمایش می‌گذارد که در عمل خدمت، در گام‌های خسته اما مصمم، در تبادل نگاه‌ها و لبخندها و در اشتراک‌گذاری غذا و سرپناه تجلی می‌یابد. این حرکت، نه صرفاً یک رویداد خودجوش، بلکه تبلور قرن‌ها فرهنگ زیارت و ارادت است که در بستر آموزه‌های قرآنی درباره ایثار (و یوژنون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة؛ حشر: ۹) و همبستگی جمعی ریشه دارد.

اربعین یک نظام نشانه‌شناختی غنی است که هر جزء آن حامل معنایی عمیق و زیبایی‌شناختی است. رنگ‌ها (سياه ماتم، سبز حسینی، قرمز شهادت)، صداها (نوحه‌ها، ذکرها، فریادهای لیبیک یا حسین)، حرکات (راه رفتن موزون و پیوسته میلیون‌ها نفر، سینه‌زنی و زنجیرزنی ریتمیک و هماهنگ) و ایزه‌ها و فضاها (پرچم‌ها، موکب‌ها، نقاشی‌ها و خطاطی‌ها) هر یک به مثابه کدهای معنایی عمل می‌کنند که حسی از تعلق، تاریخ و هویت را القا می‌کنند. این نشانه‌ها، ریشه‌هایی عمیق در تاریخ عاشورا و نمادپردازی‌های مذهبی دارند و هر پرچم و هر نوحه، فصلی از کتاب سترگ تاریخ شیعه را بازخوانی می‌کند؛ فصلی که همواره الهام‌بخش مقاومت و پایداری بوده است. زیبایی‌شناسی اربعین، با تأکید بر ایثار، رنج مقدس، مشارکت جمعی و تجلی امر متعالی در اسر روزمره، پارادایم‌های زیبایی‌شناختی غربی را به چالش می‌کشد که اغلب بر فردیت، عقلانیت ابزاری و جدایی سوژه از ابژه تأکید دارند. اربعین یک «زیبایی‌شناسی همبستگی» و «زیبایی‌شناسی ایثار» را مطرح می‌کند که در آن، زیبایی نه در کمال فرم، بلکه در عمق معنا، اصالت تجربه و عظمت روح جمعی نهفته است. این رویداد، دعوتی است به توسعه یک «پارادایم اربعینی» در علوم انسانی؛ پارادایمی که بتواند پدیده‌های مشابه را در فرهنگ‌های دیگر نیز تبیین کند و فهم ما را از ابعاد مختلف زیبایی و تجربه انسانی، فراتر از تعاریف محدود و قالبی گسترش دهد. این همان «قدرت نرم» و «منطق مقاومت» است که رهبر انقلاب از آن سخن می‌گویند؛ منطقی که نه بر اساس قدرت سخت‌افزاری، بلکه بر پایه پیوندهای معنوی و عاطفی شکل می‌گیرد و ظرفیت‌های بی‌بدیلی برای دیپلماسی مردمی و فرهنگی دارد.

برای راهی از این بدهی، علوم انسانی نیازمند یک چرخش پارادایمی است که اربعین را نه صرفاً یک پدیده محلی یا مذهبی، بلکه یک نمونه بی‌نظیر از تجربه انسانی در مقیاس جهانی ببیند. تنها در این صورت است که علوم انسانی می‌تواند بدهی خود را به اربعین ادا کند و از این پدیده عظیم، الهام‌بخش نظریه‌هایی شود که نه‌تنها به تبیین جهان اسلام، بلکه به درک عمیق‌تر ماهیت انسان در هزاره سوم کمک کنند. اربعین، بوم نقاشی زنده و سفوفی بی‌کلامی در عالم هستی است که هر ساله با حضور میلیون‌ها نفر، خلق و تجربه می‌شود و به زیبایی، معنایی عمیق‌تر از آنچه در نگاه اول می‌نماید، می‌بخشد. این حرکت عظیم، دعوت‌نامه‌ای است به بازاندیشی در بنیادهای علوم انسانی و بهره‌گیری از گنجینه‌های فکری و معنوی تاریخ، قرآن، ادبیات عرفانی و رهنمودهای رهبرانقلاب برای تبیین پدیده‌های بی‌بدیل جهان معاصر.

علیرضا احمدی قزوآغ

راهپیمایی عظیم اربعین حسینی، سال‌هاست که از مرزهای یک آیین مذهبی فراتر رفته و به پدیده‌ای کم‌نظیر در سپهر اجتماعی – فرهنگی جهان تبدیل شده

است. این حماسه میلیونی، نه تنها بزرگ‌ترین تجمع بشری در تاریخ معاصر محسوب می‌شود، بلکه به مثابه یک «داده» عظیم و بی‌سابقه، فلسفه، جامعه‌شناسان و اندیشمندان را به تأمل واداشته است. اربعین، در هستی‌شناسی خود، نه صرفاً یک مراسم عبادی، بلکه عرصه‌ای برای بازتعریف «بودن» در معنای جمعی آن و در عین حال، به مثابه یک «ضدروایت» قدرتمند در برابر «مدرنیته فردگرا» عمل می‌کند. در این یادداشت، بر آئم به تحلیل هستی‌شناسی اربعینی در مواجهه با هستی‌شناسی مدرنیته بپردازم.

اربعین، واکنشی به فردگرایی مدرن

در دنیای امروز که فردگرایی و تأکید بر «خود» غالب است، اربعین نمونه‌ای برجسته از «بودن جمعی» ارائه می‌دهد. در این مسیر، «من»‌ها در یک «ما»ی بزرگ‌تر ادغام می‌شوند. زائر اربعین، نه فردی مستقل که به دنبال منافع شخصی است، بلکه عضوی از یک پیکر واحد و ارگانیک معنا می‌یابد. در اینجا «خود» فدای «جمع» می‌شود؛ خدمت بی‌منت، ایثار و همراهی در سختی‌ها و امیدها، اساس این «بودن جمعی» را تشکیل می‌دهد. این تجربه، فضای در «جمع» را تداعی می‌کند؛ جایی که تفاوت‌های طبقاتی، نژادی، زبانی و ملیتی از بین رفته و همه در هویت یگانه «زائر اباعبدالله» ذوب می‌شوند. این همبستگی، قراردادی و مبتنی بر منفعت نیست، بلکه ریشه در اراده‌ای برای حقیقت و ایثار دارد. «پای پیاده» رفتن، نمادی از شکستن مرزهای فردیت و تسلیم در برابر آرمان مشترک است. در این ارتباط عمیق جمعی، هر فرد، دیگری را نه رقیب، بلکه برادر و همراه خود می‌بیند. این شیوه «بودن»، علاوه بر رفع نیازهای مادی، عمیق‌ترین نیازهای روحی و معنوی انسان معاصر را نیز پاسخ داده و حس تعلق و معنا را در او تقویت می‌کند.

جمع‌گرایی اربعین در مقابل فردگرایی مدرنیته

مدرنیته، با تکیه بر عقلانیت ابزاری و تأکید بر فردگرایی، انسان را از جوامع سنتی جدا کرده و در مرکز عالم قرار داده است. این «فردگرایی»، اگرچه دستاوردهای عظیمی در علم فناوری داشته اما بتدریج به انزوای انسان، از خودبیگانگی و بحران‌های هویتی منجر شده است. اربعین در بطن خود، یک «ضدروایت» قدرتمند در برابر این سیطره فردگرایانه ارائه می‌دهد. زائران، چه در مسیر و چه در کربلا، پشت یک یکدیگر وابسته هستند. یکی آب می‌دهد، دیگری سربانه، دیگری راهنمایی می‌کند، دیگری دلداری می‌دهد. هیچ‌کس در این جمع، «خودکفا» نیست. این وابستگی، نه به عنوان ضعف، بلکه به عنوان یک «قدرت» و «حقیقت» در «بودن» تلقی می‌شود. اربعین نشان می‌دهد «بودن» انسان، در گرو «بودن با دیگری» است و نه «بودن در برابر دیگری».

همبستگی اربعین در مقابل خودبستگی مدرنیته

در جایی که مدرنیته بر «استقلال فردی» و «خودبستگی» تأکید می‌کند، اربعین «وابستگی و متقابل» و «همبستگی» را بازتعریف می‌کند. در فرهنگ اربعین، هیچ‌کس «خودبسته» نیست؛ همه نیازمند کمک و همراهی یکدیگرند. این نییاز متقابل، نه ضعف، بلکه نقطه قوت و مبنای شکل‌گیری یک پیوند عمیق انسانی است. ارزش‌ها در مدرنیته فردگرا، عمدتاً سکولار، مادی و

پارادایم اربعینی

قرارداد اجتماعی و عقلانیت ابزاری بنا شده است اما اربعین، با مقیاس میلیونی خود، الگویی را نشان می‌دهد که در آن ایثار بر منفعت‌طلبی غلبه دارد. زمان مقدس بر زمان اقتصادی مسلط است و حرکت جمعی جایگزین رقابت فردی می‌شود.

این، نه یک استثناء، بلکه نشانه‌ای از امکان شکل‌گیری جامعه‌ای دیگر است که به‌همین دلیل اربعین بایدنه‌فقط در جامعه‌شناسی دین، بلکه در نظریه‌های کلان علوم انسانی، جایگاهی همسنگ انقلاب‌ها یا تحولات تمدنی بیابد.

مشکل کنونی ما این است که پژوهش‌های اربعینی، اغلب در حد «توصیف» باقی می‌مانند. تعداد زائران فقط عدد، نوع خدمات چگونه فرد، خاطرات و احساسات چيستند. اینها لازم است اما کافی نیست. برای نظریه‌پردازی، باید به پرسش‌های عمیق‌تر برویم. اینکه اربعین چه تعریف تازه‌ای از «بدن اجتماعی» ارائه می‌دهد؟ چگونه در آن، مکان به «فضای معنوی» بدل می‌شود؟ نسبت فرد و جمع در این تجربه چگونه بازتعریف می‌شود؟ و مهم‌تر از همه، آیا می‌توان از دل این تجربه، مدلی جهان‌شمول برای همزیستی انسانی استخراج کرد؟

شاید کسی بگوید اربعین، تجربه‌ای صرفاً شیعی و محدود به

اربعین؛ میدان آزمون تئوری‌ها یا فروپاشی پیش‌فرض‌ها؟

قرآن بارها به آن اشاره کرده: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُون» اینجا، «امت» دیگر یک اصطلاح تاریخی یا آرمانی نیست؛ در اربعین، امت عینیت می‌یابد، در جاده‌ها قدم می‌زند، نان می‌پزد و جای می‌برد.
حککی از مفاهیم مهم در روان‌شناسی اجتماعی، تاب‌آوری (R silience) است. نظریه‌های موجود می‌گویند تاب‌آوری جمعی در شرایط بحرانی و سخت، نیازمند تمرین و حافظه جمعی است. اربعین هر سال این تمرین را به‌طور طبیعی اجرامی‌کند. خوابیدن در شرایط حداقلی، پیاده‌روی‌های طولانی، مواجهه با خستگی و گرسنگی، کمک متقابل به افراد ناشناس و… این تمرین‌ها حتی در ظاهر هم ساده نیست ولی اینجا کمک متقابل از یک توصیه اخلاقی، به یک رفتار نهادی شده بدل می‌شود. می‌توان گفت اربعین یک صحنه سیاست است اما نه از آن نوعی که دولت‌ها بر گزار می‌کنند. اینجا مرزهای ملی کمرنگ می‌شود، هویت‌های محلی در هویت بزرگ‌تر امت ادغام می‌شود

فردمحور تعریف می‌شود. معنای زندگی، اغلب در دست‌یابی به موفقیت‌های شخصی، لذت‌جویی و تحقق خواسته‌های فردی خلاصه می‌شود اما در اربعین، ارزش‌ها و معنا در ساحت «جمع» و «قدسی» بازتعریف می‌شود. «خدمت به زائر» به عنوان بالاترین ارزش، «ایثار» به عنوان فضیلت متعالی و «همبستگی» به عنوان یک اصل حیاتی تلقی می‌شود. معنای زندگی، نه در دستیابی به لذت‌های فردی، بلکه در پیوستن به یک آرمان جمعی و قدسی و خدمت به آن معنا می‌یابد. اربعین، فضایی برای «تجربه معنا» در بستر جمعی و مقدس فراهم می‌کند که مدرنیته فردگرا از آن تهی است.

معنارگرای اربعین در مقابل شعارزدگی مدرنیته

در حالی که مدرنیته به «شعارزدایی» و «تقدس‌زدایی» از جهان می‌پردازد، اربعین با بازگرداندن «معنا» و «تقدس» به زندگی، پاسخی به خلأ معنوی انسان مدرن می‌دهد. پیسادروِی اربعین، حرکتی است که از عقلانیت صرف فراتر می‌رود و بعدهای ایمانی، عاطفی و حتی عاشقانه را در خود جای می‌دهد. اینجا نه تنها «عقل» که «دل» نیز راهبر است.

اربعین با تأکید بر سنت‌های اصیل دینی و اخلاقی، در برابر سیلان بی‌امان «شد» و «وگرایی» بی‌بنیان مدرن می‌ایستد. این پیاده‌روی، بازگشتی است به ریشه‌ها، به اصالت‌ها و به یک «فلازم معنایی» که در آن، جایگاه انسان و هدف از هستی به روشنی تعریف شده است. این «ضدروایت»، نه به معنای نفی کامل دستاوردهای مدرنیته، بلکه نقدی است بر وجوه آسیب‌زای آن و تلاشی برای بازسازی «نلسان جمعی» و «معنای قدسی» در جهان معاصر.

جامعه‌ایمانی» اربعین در مقابل «جامعه قراردادادی» مدرنیته

جوامع مدرن، اغلب بر اساس «قراردادهای اجتماعی» و منافع متقابل شکل می‌گیرد. این جوامع، شکننده و ناپایدارند، زیرا بر پایه منافع فردی بنا شده‌اند اما اربعین، «جامعه ایمانی» را برپا می‌دارد. پیوند میان زائران، بر پایه «ایمان»، «عشق» و «ولایت» استوار است، نه بر اساس منافع مادی یا قراردادهای صرف. این جامعه به دلیل پیوندهای عمیق معنوی، بسیار قدرتمند و پایدار است و در برابر بحران‌ها و فشارهای فردگرایانه مقاومت می‌کند. اربعین در واقع نوعی «بارگشت به خویشتن» در ساحت جمعی و الهی است که در برابر بیگانگی و پوچی مدرنیته فردگراذ علم می‌کند.

بنابراین می‌توان گفت اربعین حسینی بیش از یک رویداد مذهبی، یک پدیده جامعه‌شناختی و فلسفی عمیق است که می‌تواند به مثابه یک «داده» برای نظریه‌پردازی‌های جدید مورد استفاده قرار گیرد. این حماسه میلیونی، با تبلور «بودن جمعی» و شکستن حصارهای «فردگرایی»، پاسخی عملی و قدرتمند به بحران‌های هویتی و معنوی انسان مدرن می‌دهد. اربعین، «ضدروایتی» است که نه‌تنها نقد مدرنیته را در دستور کار دارد، بلکه جایگزینی مناسب و ملموس برای زیستی انسانی‌تر، معنادارتر و معنایی‌تر به ارماغن می‌آورد. فهم اربعین باید به عنوان استخراج آموزه‌های آن می‌تواند چراغ راهی برای آینده بشریت باشد؛ آینده‌ای که در آن انسان‌ها از فردیت‌های منزوی خود فراتر رفته و در پیوند با یکدیگر و با حقیقت هستی، معنای واقعی «بودن» را درک کنند. اربعین تنها یک مقصد جغرافیایی نیست، بلکه یک «فق معنایی» است که از کربلا تا عمق جان‌های بیدار امتداد دارد.

جغرافیای عراق و ایران و چند کشور دیگر است اما مگر پارادایم‌های غربی، همه‌از تجربه‌های خاص فرهنگی برنخاستند؟ مگر نه آنکه دموکراسی آتنی تجربه‌ای محدود بود اما جهان شمول شد؟ مگر سرمایه‌داری که محصول اروپای صنعتی بود زمین را فرانگرفت؟ پس چرا اربعین نتواند الگویی برای فهمی دیگر از انسان و اجتماع شود؟!

کلید این جهان شمولی، نه در تحمیل، بلکه در ترجمه مفهومی است. ترجمه ایثار به زبان عدالت اجتماعی، ترجمه زمان مقدس به زبان معنابخشی به زندگی، ترجمه امت به زبان همبستگی جهانی. علوم انسانی ما، اگر می‌خواهد بدهی خود را به اربعین بپردازد، باید از جایگاه مصرف‌کننده نظریه‌های غربی بیرون بیاید و به تولیدکننده نظریه‌های برخاسته از تجربه زیسته خود تبدیل شود. این، همان است که رهبر انقلاب بارها با تعبیر «جنبش نرم‌افزاری» و «تولید علم بومی» بیان کرده‌اند. اربعین به یک سوژه فرعی، بلکه یک دانشگاه عظیم برای این تحول است. شاید هنوز برای برخی، سخن گفتن از «پارادایم اربعینی» بلندپروازانه به نظر برسد اما مگر نه این است که هر تحول بزرگ فکری، روزی فقط یک رویا بود؟ بیایید ببینیم که اربعین، بیش از آنکه به اشک و آه و خاطره نیاز داشته باشد، به جرأت نظریه‌پردازی نیازمند است؛ جرأتی که بتواند این پدیده را از قاب عکس و گزارش خبری بیرون بکشد و به جایگاه شایسته‌اش در تاریخ اندیشه انسانی برساند.

که با «تجربه زیسته جمعی» معنا پیدا می‌کند. این تجربه را نمی‌توان صرفاً با پرسشنامه و آمارسنجی سنجید. باید به زبان حافظه جمعی و روایت‌های زنده فهمید. همان‌گونه که قرآن می‌گوید «سَبِّحْ فِي الْأَرْضِ فَانظُرْ أَكِنْتَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ» اینجا «سیر» نه‌تنها حرکت مکانی، حرکت معرفتی است. اگر علوم انسانی بخواهد از اربعین صرفاً «گزارش» تهیه کند، چیزی جز آمار و عکس به دست نخواهد آورد اما اگر بخواهد از اربعین یاد بگیرد، باید به چند اصل تن دهد. علوم انسانی باید تجربه دینی به عنوان داده معرفتی معتبر را بپذیرد. همچنین باید در مدل‌های کنش جمعی بر پایه ایثار و محبت بازنگری داشته باشد. البته شناسایی ظرفیت امت به عنوان بازیگر واقعی در روابط بین‌الملل نیز باید مورد توجه قرار گیرد.

لذا شاید زمان آن رسیده‌ا از «پارادایم اربعینی» سخن بگوییم؛ پارادایمی که در آن، دین، سیاست، هنر، روانشناسی و جامعه‌شناسی در یک بستر زنده و سیال، هم‌زمان شکل می‌گیرد. اربعین، نه یک موضوع پژوهشی فرعی که یک میدان بازآفرینی علوم انسانی است؛ میدانی که اگر نادیده گرفته شود، علوم انسانی معاصر، بخشی از واقعیت جهان را برای همیشه از دست خواهد داد.

دوشنبه ۲۰ مرداد ۱۴۰۴

وطن‌امروز | شماره ۴۳۸۷

اندیشه

اربعین وامکان یک علوم انسانی نو

از عقل پای‌افزار تا جامعه ماؤاگر

در روزگاری که آدمی به «فردی منزوی در جمعی بی‌معنا» تبدیل شده و علوم انسانی غربی، انسان را در چارچوب آزمایشگاه، داده‌های آماری یا ذهن

تحلیلگر، تکه‌تکه و بی‌روح می‌بیند، اربعین مثل نسیمی از معنا در کوبر تفکر وزیندن می‌گیرد. راهپیمایی عظیم اربعین، فقط یک حرکت عبادی نیست، بلکه خردآبی است سرشار از ظرفیت‌های تمدنی، معرفتی و نظری که می‌تواند بستر شکل‌گیری یک علوم انسانی نوین و مستقل باشد. اینجا میلیون‌ها انسان با پاهای خاکی و دل‌های روشن، خلاف جریان مدرنیته راه می‌روند. هر گام‌شان، نه اعتراض است، نه تظاهرات، بلکه شهادتی است آرام درباره امکان انسان دیگر.

اربعین فقط یک آیین نیست، یک متن زنده است؛ پر از نشانه، معنا، تجربه و عمق. حال پرسش این است: چرا علوم انسانی امروز، چه در غرب و چه در شرق مقلد آن، از فهم این پدیده ناتوان است؟ چرا علوم انسانی ما به جای آنکه اربعین را فرصتی برای فهم نو و نظریه‌سازی مستقل بداند، در آن فقط سوژه‌ای برای توصیف آماری یا مناسکی می‌بیند؟ این خود، نشانه‌ای است از بحران عمیق در بنیان‌های فکری علوم انسانی کنونی.

انسان اربعینی: بازیابی حقیقت انسان

اربعین، انسان مدرن – آن فرد تنها و خودبنیاد گرفتار در چنبره بازار و رسانه – جایش را به انسانی می‌دهد که در «ما» معنا می‌گیرد. اینجا خودم را در آینده دیگری می‌بینم؛ نه برای قیاس، بلکه برای قربانی. میلیون‌ها انسان، از فرهنگ‌ها و زبان‌ها و طبقات گوناگون، بدون هیچ سلازکار رسمی، در یک حرکت واحد قرار می‌گیرند. این «جمع بودن» به معنای جامعه مکانیکی دور‌گیمیی نیست؛ اینجا انسان‌ها «همسفرند» نه صرفاً «هم‌مکان». این فقط جامعه‌شناسی نیست، هستی‌شناسی بودن با دیگری است. اربعین، با خاک و گل و قدم و اشک و لبخند، یک ضدروایت است؛ ضدروایت مدرنیته‌ای که انسان را به «اتم خودبنیاد مصرف‌کننده» تبدیل کرده.

اربعین، به تعبیر رهبر انقلاب، «جلوه‌ای از تمدن اسلامی» است؛ تمدنی که با قدرت نرم ایمان، زیست جمعی را بدون اجبار سامان می‌دهد. این یعنی اربعین خودش نظریه است؛ نظریه‌ای برای امکان جامعه‌ای غیرمدرن، غیرسرمایه‌دار و غیرماشینی.

راه به مثابه تجربه، تجربه به مثابه معرفت

علوم انسانی مدرن، معرفت را از تجربه‌های زیسته جدا کرده اما در اربعین، معرفت، دقیقاً از همین زیستن، از همین راه رفتن، از همین خاک پدید می‌آید. در این راه، با عقل پی‌شود، بدن پیامبر؛ یعنی بدن حامل معنا و شهود است. این همان چیزی است که شهید آوینی از آن به «عقل پای‌افزار» یاد می‌کرد؛ عقل مجرب و متعهد، نه عقل عقیم ادا‌میک.

در این راه، مکان‌ها تاریخ می‌شود، زمان خطی نیست؛ تکرار شهودی عاشوراست، در اکنونی که آینده را در دل دارد. مفاهیم زمان، مکان، بدن، حتی مرگ، در اربعین بازتعریف می‌شود. اینجا بدن رنج می‌کشد اما در این رنج، تولد معناست. اگر علوم انسانی می‌خواهد انسان را بفهمد، باید از این «راه» عبور کند؛ راهی که معرفت در آن زیسته می‌شود، نه فقط فهمیده.

زیبایی ایثار؛ شکوه هنر جمعی

اربعین یک شاهکار زیبایی‌شناختی اجتماعی است. اینجا، زیبایی در ایثار است. در زنی که نان توزینش را می‌زد می‌بخشد، در پیرمردی که زانوئی را زاری را ماساژ می‌دهد، در حرکت همگام پاهایی که از نجف تا کربلا خاک می‌کنند، در کودکی که آب را با لبخند تعارف می‌کند.

اگر کانت، زیبایی را «لذت بی‌نفع» می‌دانست، اربعین، لذت خدمت بی‌نفع است. اینجا زیبایی، ایثار است بدون انتظار، خدمت است بدون چشمداشت. همان‌گونه که در فرهنگ عاشورا، زیبا آن است که در راه حق قربانی شود: «ما رأیت إلا جمیلاً». اینجا هنر، نه برای نمایش، بلکه برای زنده کردن رابطه انسان‌هاست. هر موکب، یک پرده تئاتر است؛ هر زائر، یک بازیگر فعال. هنر در اربعین، هم فردی است، هم جمعی؛ هم خودجوش، هم قدسی.

اربعین؛ از موضوع تا نظریه

اینجا جای پرسش‌نی بزرگ است: چرا با وجود عظمت تمدنی، فرهنگی و معرفتی اربعین، هنوز در دانشکده‌های علوم انسانی ما این پدیده تنها یک «موضوع» باقی مانده و به «منبعی برای نظریه‌پردازی» تبدیل نشده است؟ اگر دنبال فهم «دیپلماسی مردمی»، «تاب‌آوری اجتماعی» و «معنابخشی آیینی» هستیم، چرا اربعین جدی گرفته نمی‌شود؟ اربعین، آزمونگاه نظریه‌های غربی است. آنجا که نظریه‌های فردگرایی، عقلانیت ابزاری یا سکولاریسم اجتماعی به بن‌بست می‌رسد، اربعین با پیکری زنده، آنها را به چالش می‌کشد. از دل اربعین، می‌توان مفاهیم نوین «بدن اجتماعی قدسی»، «جامعات ماؤاگر» و «هویت در حرکت» را استخراج کرد. در اربعین، باید از توصیف عبور کرد. باید تفکر بومی را با «تجربه جمعی عاشورایی» پیوند زد. اربعین خود نظریه است؛ نظریه‌ای برخاسته از زیست عاشورایی، نه برگرفته از ترجمه‌های بی‌جان. دانشگاه‌های ما باید از سطح توصیف عبور کنند و تجربه زنده اربعین را به مسکوی تولید اندیشه بدل کنند. اندیشه از زیستن آغاز می‌شود و اربعین، زنده‌ترین تجربه جمعی روزگار ماست. از این خاک باید نظریه روایند.

علی صالحی

که ظرفیت‌های بی‌شماری برای نظریه‌پردازی در علوم انسانی، بویژه در حوزه‌های هستی‌شناسی و زیبایی‌شناسی داراست. در مواجهه با این پدیده سترگ، علوم انسانی، بویژه در بستر بومی، تاکنون نتوانسته حق مطلب را ادا کند و به تعبیری، مفروض اربعین مانده است. این بدهی نه فقط به دلیل کم‌کاری در مطالعه، بلکه به دلیل غرق شدن در گفتارهای رایج و تقلیل گرایانه (اعم از عاطفه‌محور صرف، ایدئولوژیک تقلیل‌گرا یا سیاسیست‌زده سطحی‌نگر) است که مانع از خوانشی عمیق و چندلایه از این «متن» شده است. اربعین، به تعبیر رهبر فرزانه انقلاب، «یک پدیده فوق‌العاده» است که باید از «نگاه سطحی» به آن پرهیز کرد و به «عمق» آن رسید؛ عمقی که در آن مفاهیم بنیادین انسانی نظیر ایثار، همبستگی، هویت، بدن، زمان و مکان به شکلی بی‌سابقه بازتعریف می‌شود. اینجاست که نیاز به یک درآمد هستی‌شناختی و زیبایی‌شناختی به اربعین، برای گوشود افق‌های نوین در علوم انسانی آشکار می‌شود. هستی‌شناسی اربعین، به‌معنای واکاوی ماهیت وجودی این پدیده ونحوه «بودن» انسان در این بستر بی‌پدیل است. راهپیمایی اربعین، تجلی بی‌نظیری از «بودن جمعی» را به نمایش می‌گذارد که در آن فردیت در جمع حل می‌شود اما نه به‌معنای از دست دادن هویت، بلکه به معنای یافتن هویتی متعالی‌تر در پیوند عمیق با دیگری و هدف مشترک. این پدیده، به عنوان یک ضرورت قدرتمند در برابر مدرنیته فردگرا که بر خودبستگی و استقلال افراطی تأکید دارد، عمل می‌کند. هستی‌شناسی اربعین، پرسش‌هایی بنیادین را درباره ماهیت وجود انسانی در بستر جمعی، معنای ایثار و فداکاری و رابطه فرد با تاریخ و اسطوره مطرح می‌کند. این همبستگی و روح برادری، ریشه در آموزه‌های قرآنی نظیر آیه شریفه «ثُمَّ الْوُفُؤْنَ أَخُوَ» (حجرات: ۱۰) دارد و در طول تاریخ اسلام و ادبیات عرفانی، از آن به عنوان اوج کمال انسانی و غایت سلوک یاد شده است. این حرکت میلیون‌ن، تبلور عملی «جهاد کبیر» و «قدرت نرم» است که رهبر انقلاب بارها بر اهمیت آن تأکید کرده‌اند؛ قدرتی که نه از زور، بلکه از ایمان و همبستگی‌برمی‌خیزد

معرفت‌شناسی اربعین نیز مکمل این‌ خوانش هستی‌شناختی است. اربعین چگونه شناخت جدیدی از بدن، مکان و زمان می‌سازد؟ بدن در راهپیمایی اربعین، از ابزاری صرف برای حرکت، به‌محمل تجربه‌ای معرفت‌بخش تبدیل می‌شود؛ تجربه‌ای از رنج مشترک که تاب‌آوری و تعالی در آن ادبیت عرفانی، نظیر اشعار مولانا، از آن به «سفر جان» و «سلوک راه عشق» یاد شده است: «پای ما لنگ است و منزل بس دراز؛ دست ما کوتاه و خرما بر نخیل». این سفر جسمانی، به سفری روحانی بدل می‌شود که معرفتی عمیق و شهودی را به ارماغن می‌آورد. مکان، از فضایی بی‌طرف، به فضایی مقدس و روان‌شارز از معنا دگرگون می‌شود و زمان، از خطی یک‌سویه، به دایره‌ای از تکرار و بافرآینتی حماسه‌آلود بدل می‌شود.

اربعین را همچنین می‌توان به مثابه یک «هنر اجرایی جمعی» در مقیاسی بی‌سابقه تحلیل کرد که در آن میلیون‌ها «هنرمند-مخاطب» به‌طور هم‌زمان در خلق و تجربه یک اثر هنری عظیم مشارکت می‌کنند. در این

گاهی علوم انسانی با همه ادعای روش‌مندی و جهان‌شمولی، شبیه کسی است که بر لب ساحل ایستاده، به اقیانوس خیره مانده اما جرأت فروبردن پا در آب را ندارد. اربعین، این پدیده سترگ قرن، همان اقیانوس است؛ عمیق، متلاطم و پرمهر و از آیا رفتن آن ترسیده از توصیف امواج و انعکاس نور خورشید بر آب فراتر برویم و به غواصی در ژرفای آن بپردازیم؟

از سال‌ها پیش، روایت‌های رایج از اربعین، چه در رسانه‌ها و چه در نوشته‌های دانشگاهی، اغلب در ۳ دایره محدود می‌شد: شور عاطفی، هویت مذهبی و کارکرد سیاسی. این سه بی‌شک مهمند اما کافی نیستند. در این قالب‌ها اربعین یک «موضوع» برای تحلیل بود؛ حال آنکه باید به آن به مثابه یک چارچوب نظری، یک «پارادایم» نگریست. این یعنی اربعین نه فقط موضوع پژوهش، بلکه معیاری برای بازتعریف خود علوم انسانی باشد.

در علوم رایج، وقتی الگوی مسلطی در توضیح جهان ناکارآمد می‌شود، پارادایمی تازه سربرمی‌آورد. توماس کوهن این مساله را «تغییر الگو» نامید. اربعین، بویژه در عصر پسافردگرایی و بحران معنا در غرب، ظرفیتی دارد که از یک پدیده مذهبی – آیینی، به یک چارچوب فهم نوین انسان و جامعه تبدیل شود. این پارادایم، با

اگر علوم انسانی امروز، جرأت فروتنی علمی داشت، احتمالاً سکوت می‌کرده، سکوتی از سر ناآگاهی و حیرت. حیرت دیدن جمعیتی که بی‌هیچ فراخوان متمرکز رسانه‌ای، بی‌هیچ سازوکار دولتی اجباری و گاه حتی بی‌هیچ شناخت قبلی از یکدیگر، در یک مسیر هزار کیلومتری همصدا و هم‌جهت می‌شوند. این همان نقطه‌ای است که بسیاری از مدل‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی، با فرو می‌ریزند یا مجبور می‌شوند بازتنویسی شوند.

مدل‌های کلاسیک جامعه‌شناسی دین، از وبر تا دور کیم، دین را یک نظام نمادین برای انسجام گروهی می‌دانستند یا ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی این امر نیست نه دقیقاً این است و نه آن. این دیدن نه صرفاً «انسجام‌بخش» است و نه «بزار قدرت»، بلکه یک سازوکار تولیدکننده جمعیت ارگانیک است. جمعیتی که بدون مرکزیت نهادی متمرکز اما با مرکزیت معنوی واحد (حضرت حسین بن علی علیه‌السلام) شکل می‌گیرد. این، همان امت‌گرایی حکمرانی‌محور است که

علیرضا یهودنی

متمرکز رسانه‌ای، بی‌هیچ سازوکار دولتی اجباری و گاه حتی بی‌هیچ شناخت قبلی از یکدیگر، در یک مسیر هزار کیلومتری همصدا و هم‌جهت می‌شوند. این همان نقطه‌ای است که بسیاری از مدل‌های جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی، با فرو می‌ریزند یا مجبور می‌شوند بازتنویسی شوند.

مدل‌های کلاسیک جامعه‌شناسی دین، از وبر تا دور کیم، دین را یک نظام نمادین برای انسجام گروهی می‌دانستند یا ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به قدرت سیاسی این امر نیست نه دقیقاً این است و نه آن. این دیدن نه صرفاً «انسجام‌بخش» است و نه «بزار قدرت»، بلکه یک سازوکار تولیدکننده جمعیت ارگانیک است. جمعیتی که بدون مرکزیت نهادی متمرکز اما با مرکزیت معنوی واحد (حضرت حسین بن علی علیه‌السلام) شکل می‌گیرد. این، همان امت‌گرایی حکمرانی‌محور است که